

The Role of Secondary Rules in the Interpretation of Agreements and Contracts in the Case of Religious Schools

Abstract

If a contract suffers from ambiguity in its provisions, the parties conscious of the contract flaws try to exploit and interpret the cases of ambiguity and silence to their own advantage; thus, it is necessary for the judge to be familiar with the principles of interpreting any of various types of contracts so that to help resolve of any disputes. The present study examines the role of secondary rulings in interpreting contracts and agreements in the five religions schools; it furthermore deals with contract interpretation tools, internal and external factors of the contract, all of which are used to remove ambiguity from the will which is foundation of the contract and to complete the shortcomings of the contract. Finally, the verbal, practical and legal principles of contract interpretation are examined. The results of this study indicate that in interpreting contracts and agreements evidences in the contract, the nature of the contract, the intention of the parties to the transaction, custom and good faith should be brought in to effective attention. In addition, the parties show their good will in concluding and executing the contract based on the legal principles, and ultimately, the interpretation should result in the validity of the contract not to its invalidity.

Keywords: Secondary Rules, Contracts Interpretation, Religious Schools

بررسی نقش احکام ثانویه در تفسیر عقود و قراردادهای درمان در آموزه های قرآنینرگس السادات صحرایان^۱سید حسن حسینی^۲

هرمز اسدی کوه باد

تاریخ دریافت: ۱۳/۲/۱۴۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴/۵/۱۴۰۱

چکیده:

باتوجه به اینکه اگر عقود درمان دارای ابهام و اجمال در مفاد آن باشد، طرفین عقود هر کدام سعی دارد که از موارد ابهام و سکوت عقود به نفع خود بهره برداری و تفسیر شود، ضرورت دارد قاضی با اصول تفسیر عقود آشنایی دارد، به کمک آن به حل اختلاف پرداخته شود. پژوهش حاضر ضمن بررسی نقش احکام ثانویه در تفسیر عقود و عقودها در آموزه های قرآنی، به ابزارهای تفسیر عقود، عوامل داخلی و عوامل خارجی عقود که همگی این ابزارها برای رفع ابهام از اراده و تکمیل نواقص عقود به کار می روند می پردازد و در آخر اصول لفظی، اصول عملیه و اصول حقوقی تفسیر عقودها مورد بررسی قرار می گیرند. نتایج این پژوهش حاکی از آن است که در تفسیر عقود و عقودها می بایست به قرائن موجود در عقود، طبیعت عقود، قصد طرفین معامله، عرف و عادت، حسن نیت و اطمینان توجه کرد و بر اساس اصول حقوقی، طرفین در اجرای عقود حسن نیت دارند و در نهایت این که تفسیر باید به صحت عقود انجام گیرد نه بطلان آن. کلیدواژه‌ها: احکام ثانویه، تفسیر عقود و عقودها، آموزه های قرآنی.

^۱ دانشجوی دکتری تخصصی، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران Sahraye.6189@yahoo.com^۲ استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران (نویسنده مسئول) h.hosaini12@yahoo.com^۳ استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران Asadi.koohbad@gmail.com

در حقوق ایران، برای تفسیر عقد غالباً از روش های سنتی اصول فقه استفاده می‌شود، ولی باید به این نکته توجه داشت که قواعد اصولی برای تفسیر واستنباط احکام فقهی از متون آیات و روایات بوده است و استناد صرف به این قواعد، برای تفسیر عقود در اشکال مختلف امروزی کافی نیست. در قانون مدنی نیز، باب خاصی برای چگونگی تفسیر عقد وجود ندارد، هر چند به صورت پراکنده در قواعد عمومی عقودها، یا عقود معین و همچنین قانون آئین دادرسی مدنی، بعضی از این قواعد ذکر شده، و بعضی دیگر مسکوت مانده است. بی توجهی یا کم توجهی به قواعد تفسیر عقد، از نقائص قانون مدنی ایران است. ضرورت دارد که این مسئله مهم که دائماً مورد احتیاج است، تبیین شود و موادی به آن اختصاص یابد. در مواردی با پیدایش اختلاف، پیاده سازی عقود به بن بست خورده و تفسیر عقود را به امری ضروری بدل می‌کند. هدف از انعقاد عقود، اجرای مفاد آن توسط طرفین عقود است. ولی نخست باید مفاد و حدود عقود معلوم شود. اگر تعیین و تبیین مفاد عقود دقیق نباشد، هر یک از طرفین، بخشی که ملزم به اجرای آن است را تفسیر می‌کند، اگر طرف مقابل این تفسیر را نپذیرد، در مدلول عقود اختلاف ایجاد می‌شود و پیرو آن، نزاع نزد محاکم قضایی مطرح می‌گردد (قاسم زاده، ۱۳۸۷، ۳۵۲) در چنین مواردی نبود قواعد منضبط و کارآمد برای تفسیر عقودها مهمترین مشکل دادگاهها می‌باشد. عقد به طور کلی به عقود معینی نظیر بیع، اجاره و وکالت اطلاق می‌گردد؛ در حالی که عقود به عقود غیر معین گفته می‌شود، اگرچه از حیث مصادیق با هم مساوی هستند. عقد و عقود هر دو نوعی اثر حقوقی هستند که از نظر عملکرد فرقی بین آنها نیست. تنظیم عقودها و انعقاد عقود مالی همواره یکی از راههای برطرف ساختن نیازهای اجتماعی انسان بوده است و قانون گذار و فقه اسلامی برای به نظم درآوردن روابط اجتماعی قالب مناسبی را مورد تأیید قرار داده‌اند که البته ممکن است بسته به نظر علمای آموزه های قرآنی، این قالب در هر کدام متفاوت باشد. همانطور که بیان شد، عقود و عقود طیف گسترده‌ای از عقود و عقودها را شامل می‌شود که در این رساله درصدد ورود کردن به همه انواع و طبقه‌های عقود و عقودها نیستیم بلکه پژوهشگر صرفاً در محدوده عقود و عقودهای مالی به بحث پیرامون احکام ثانویه می‌پردازد.

محور دیگر این پژوهش، آموزه های قرآنی و راهکارهای آنها برای حمایت از طرفین عقود و عقود مالی می‌باشد. این مذاهب فقهی که عبارتند از شیعه، حنبلی، حنفی، شافعی، مالکی زمینه اصلی بحث پیرامون عقود و عقود در احکام ثانویه در این پژوهش به حساب می‌آیند. در معرفی دقیق مساله می‌توان بیان داشت که احکام ثانوی، بعد و جنبه اجتماعی قوی‌ای دارند؛ چرا که این احکام، ابزار کارآمدی هستند که جامعه می‌تواند به کمک آنها در امور مهمی مانند مسائل پولی و تجاری دخل و تصرف کند. در این پژوهش، احکام ثانوی در عقود و عقودهای مالی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ این مساله از آن جهت اهمیت دارد که اگر این مرحله، با دقت، ظرافت و کارشناسی لازم، همراه نباشد، یا به دلیل نداشتن آگاهی ژرف از شرایط حاکم بر جامعه و احکام ثانوی، در هر یک از آموزه های قرآنی عقد یا عقود منعقد شود ممکن است نتواند، به طور موثری اجرایی شود یا قابلیت اجرا را نداشته باشد. در کنار محور اصلی این پژوهش، جنبه مجهول دیگر این مطالعه که به بحث گذاشته می‌شود، تسهیل امور مالی و پویایی در فقه اسلامی در هر کدام از مذاهب می‌باشد که به واسطه احکام ثانویه ایجاد می‌شود. هدف این مطالعه معلوم کردن این موضوع می‌باشد که احکام ثانویه به

استواری عقودها و تحمیل نشدن شرایط به طرفین چه نقش و جایگاهی دارد. مصادیق این مطالعه، در همه مکاتب خمسسه یعنی مالکی، شافعی، حنفی، حنبلی و شیعه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

از آنجایی که در سیستم حقوقی کشورمان مبحث تفسیر عقود و قواعد مربوط به آن، مورد بی توجهی یا کم توجهی قرار گرفته است. و قانون مدنی ایران درباره کیفیت و راههای تفسیر عقود نص صریح و خاصی ندارد. بس ضرورت دارد برای تشریح مبحث تفسیر عقودها و قواعد مربوط به آن در ابتدا به تبیین مفهوم عقود و تفسیر آن و سپس به ابزارهای تفسیر عقود و در آخر به نقش اصول لفظی و اصول عملیه و اصول حقوقی در تفسیر عقودها می پردازیم تا بتوانیم از این مبحث در سیستم حقوقی کشورمان رفع ابهام نموده و مباحث مربوط به آن را تبیین نماییم. لازم به ذکر است که به توجه حائز اهمیت بودن موضوع و عدم وجود تحقیقی مستقل در این زمینه، انجام تحقیقی مستقل در این خصوص لازم و ضروری به نظر می رسد. در این مقاله به این سوال که مصادیق احکام ثانویه در عقود و عقودهای مالی در آموزه های قرآنی تأثیر دارد و ابعاد تمایز و تفکیک احکام ثانویه در عقود و عقودها از منظر آموزه های قرآنی کدامند و احکام ثانویه در استواری عقود و عقودهای مالی و تحمیل نشدن شرایط در هر یک از آموزه های قرآنی می تواند چه نقش و جایگاهی داشته باشند پاسخ می دهیم.

ابزار گردآوری اطلاعات

به طوری کلی فرایند گردآوری اطلاعات در این پژوهش شامل گردآوری اطلاعات (اسناد و مدارک)، دسته بندی و تنظیم داده ها، ارزیابی نهایی داده ها و مرحله تدوین و نگارش داده ها می باشد. تحقیق حاضر از نوع تحقیق نظری هست که نوعاً بنیادی بوده و از روش های توصیفی و تحلیلی استفاده می نماید و محقق با استفاده از منابع کتابخانه ای و منابع اینترنتی و مقالات علمی به تحلیل و بررسی زوایای مختلف موضوع تحقیق پرداخته است.

پیشینه پژوهش

رجایی (۱۳۹۵) در پژوهشی تحت عنوان، در کتابی با عنوان مفاهیم حقوق عمومی که در دفتر مطالعات نظام سازی اسلامی چاپ و منتشر شد. موضوع مفاهیم حقوق عمومی را مورد بررسی قرار می دهد. هدف از این مطالعه آشنایی با تعاریف مفاهیم، تاریخچه، اقسام و انواع، بررسی مبانی آن در حقوق موضوعه و مطالعه تطبیقی با مبانی اسلامی و بررسی موضوع در قوانین و سازوکارهای حقوقی نظام جمهوری اسلامی ایران و ارائه نقد و تحلیلی اجمالی از آن بوده تا به این واسطه گام نخست در عرصه نظام سازی اسلامی برداشته شود. ایزدیفرد و حاجی حسینی (۱۳۹۴) در پژوهشی تحت عنوان، بررسی احکام ثانویه عدم جواز شبیه سازی انسانی بیان کردند، مساله شبیه سازی انسانی به عنوان مساله مستحدثه و نوظهوری می پردازد که به واسطه ی پیشرفت سطح علم و ارتقای فن آوری های پیشرفته به مسئله ای مهم تبدیل شده است. نویسندگان در این مقاله احکام ثانویه را به مسائل علمی روز پیوند زده اند و زوایای آن را بررسی کردند در این مطالعه نیز فقط یک جنبه از جوانب بی شمار احکام ثانویه آن هم فقط در فقه شیعی مورد بررسی قرار گرفته است.

مرتضوی و بهاری (۱۳۹۳) در پژوهشی تحت عنوان، دیدگاه آموزه های قرآنی در مورد ازدواج و نکاح و طلاق، بیان کردند، نکاح و طلاق که یکی از جوانب احکام ثانویه می شود پرداخته و از سایر جوانب غفلت کرده است.

وحیدی‌زاده (۱۳۹۲) در پژوهشی تحت عنوان، بررسی احکام فقهی و حقوقی سقط جنین از دیدگاه آموزه های قرآنی اسلامی و حقوق ایران بیان کرد، صرفاً به یک جنبه از جوانب احکام ثانویه می‌پردازد (این که تحقیقات و مطالعات انجام شده تا کنون جامع و کامل نیستند، لزوم و ضرورت مطالعه ما را به خوبی نشان می‌دهد). وحیدی‌زاده پس از بررسی سقط جنین در بین فقهای خمسه بیان می‌کند که اگر ادامه بارداری برای مادر خطر جانی داشته باشد مادر می‌تواند جنین را سقط کند و این عمل تا زمانی دارای مجوز شرعی و قانونی می‌باشد که روح در جنین ولوج نکرده باشد و گرنه درجایی که جنین دارای روح باشد مجوزی برای سقط کردن وجود ندارد. در مورد این حکم هیچ یک از فقهای آموزه های قرآنی نظر مخالفی بیان نکرده‌اند و همه فقها اتفاق نظر دارند و قانون ایران نیز که برگرفته از فقه می‌باشد همین مطلب را بیان می‌کند.

تل خسروی (۱۳۹۲) در پژوهشی تحت عنوان، بررسی مقایسه‌ای حقوقی مالی زن از دیدگاه آموزه های قرآنی بیان کرد، قوانین موضوعه دست بشری تا کنون نتوانسته است جواب گوی واقعی زنان باشد حال آن که قوانین فقهی اسلام قرن‌هاست زن را در مالکیت و تصرف نسبت به اموال مکسبه خویش مستقل دانسته و زوج را ملزم به تأمین نیازهای زوجه می‌نماید و در نوشتار خود حقوق مالی زوجه در خانواده از جمله مهریه، نفقه، ارث، و ... مورد بررسی قرار می‌گیرد. و نتیجه می‌گیرد که حاصل آن که شریعت اسلام بنا بر فقه آموزه های قرآنی، حقوق مالی ویژه‌ای برای زوجه در نظر گرفته که در مقایسه با شرایع دیگر تقریباً منحصر به فرد است، فقه اسلامی حقوق مالی زوجین را تضمین نموده و با جعل تعهدات اقتصادی خاص برای مرد، از لحظه وقوع عقد ازدواج، راه هرگونه تسلط مرد بر زن را به جهت نیازهای مالی مسدود نموده است.

هرندی و جعفری (۱۳۹۲) در پژوهشی تحت عنوان، حکم سازی ضرورت حفظ نظام در قلمرو احکام شرعی از دیدگاه فقهی مذاهب اسلامی بیان کردند، مسئله حفظ نظام به عنوان یکی از قواعد احکام ثانویه می‌پردازد و بیان می‌دارد که می‌توان آن را به عنوان یک قاعده فقهی مهم و فراگیر، طرح کرد و مورد بررسی قرار داد، هر چند در آثار فقهی پیشینیان، از چنین قاعده‌ای نام برده نشده است، این حکم کلی و عام یکی از احکام فقهی مذاهب اسلامی به شمار می‌رود. تبیین حکم ساز بودن این قاعده فقهی در حیطه احکام شرعی (اولیه، ثانویه و ولایی) موضوع اصلی این مقاله است.

الهیان و خادمی (۱۳۹۱) در پژوهشی تحت عنوان، واکاوی نسبت احکام و عناوین ثانویه با احکام و عناوین اولیه در فقه بیان کردند، احکام ثانویه به عنوان لازمه زندگی متغیر امروزی می‌نگرد و نقش و اهمیت عناوین ثانویه در استنباط احکام شرعی را بسیار پررنگ تفسیر و تحلیل می‌کند و معتقد است چنانچه شارع مقدس احکام ثانویه را جعل نمی‌نمود، فقه اسلامی دچار مشکل می‌شد. نویسندگان بیان می‌کنند که احکام و عناوین ثانویه، در سراسر فقه کاربرد دارند. پژوهش آن‌ها سعی در اثبات پویایی فقه اسلامی از طریق واکاوی احکام و عناوین ثانویه در فقه شیعی دارد.

ادیبی مهر (۱۳۹۰) در پژوهشی تحت عنوان، بررسی و تحلیل احکام ثانوی فقهی در قلمرو احکام ثابت و متغیر بیان کرد، به عنوان یکی از اشکال قابل تصور برای انعطاف پذیری احکام پرداخت. او بیان کرد که تغییر حکم اولیه تحت شرایط خاصی که برای مکلف پیش می‌آید، الزامی است. این گونه تغییر حکم، از سوی شارع مقدس جعل گردیده و امله حجیت آن، احکام ثانویه را به منزله احکام واقعی قرار می‌دهد. در این جا نکته مهم، ملاک مقدم داشتن حکم ثانوی بر حکم اولی است. در آن بخش از احکام که ادله احکام، ادله لفظی

هستند، وجه تقدم حکم ثانوی، حکومت ادله آن بر ادله حکم اولی است؛ و در جایی که ادله، عقلی باشند، حکم تابع ملاک اقواست و به لسان دلیل کاری ندارد و ضوابط تراضی بین احکام، مورد نظر قرار می‌گیرد. جیبا (۱۳۸۸) در پژوهشی تحت عنوان، راه‌های اثبات هلال در فقه آموزه های قرآنی با تکیه بر نجوم جدید بیان کرد، فقط یک جنبه نوین از علم در احکام ثانویه از منظر آموزه های قرآنی بررسی شد که به موضوعاتی از قبیل هلال از امور حسبیه، شیوه فقها در کتاب‌های فقهی، اصالت حکم حاکم، حجیت حکم حاکم و غیره پرداخت و عدم جامعیت این تحقیق جا را برای تحقیق جامع و همه جانبه مطالعه حاضر باز می‌کند.

مبانی نظری

مفهوم و تبیین عقود و تفسیر آن

از نظر فقهی عقد به معنای عهد یا عهد مؤکد است و به عبارت دیگر موجودی اعتباری که در آن الزام و التزام نهفته است (نائینی، ۱۴۱۸، ص ۳۳).

اثبات عقود: بدین صورت که هرگاه در وقوع عقود اختلاف وجود داشته باشد، به این معنا که یک طرف به استناد وجود عقود، الزام طرف دیگر را برای انجام تعهدات عقود بخواهد و طرف دیگر منکر وقوع و انعقاد عقود باشد تفسیر عقود لازم می‌شود و احیاناً قاضی به تفسیر الفاظ و عبارات دست می‌زند که این امر ناظر به اثبات عقود است. (سلطان احمدی، ۱۳۸۹، ص ۱۴)

تعدیل عقود: در بعضی مواقع ممکن است در جریان اجرای عقود به دلیل تغییر اوضاع و احوال و دگرگونی شرایط بیرونی و نیز حادثه‌ای غیرقابل پیش‌بینی مسیر اجرای عقود را برای یکی از طرفین دشوار یا غیرممکن می‌سازد و در عقود هم طرفین پیش‌بینی چنین شرایطی را نکرده باشند مثل اینکه در اثر افزایش شدید دلار، تعادل تعهدات متقابل طرفین به میزان زیادی از بین برود به نحوی که اجرای آن برای طرف مقابل ظلم آشکار به وی تلقی می‌شود. در این حالت است که باید عقود را تعدیل کند. طرف منتفع از تغییر اوضاع و احوال نمی‌تواند مانع تعدیل عقود گردد. این مسئله در قوانین برخی از کشورها مانند مصر صراحتاً ذکر شده است.

تفسیر عقود: قاضی در تفسیر عقود که در چارچوب قوانین امری منعقد گردیده و به منزله قانون شخصی بین دو طرف عقود هست فقط باید قصد مشترک طرفین را احراز نماید. بنابراین تفسیر عقود چنان‌که گفته شد، عبارت است از: تعیین و تشخیص مفاد عقود در مواردی که به علت اجمال و ابهام و یا سکوت و تناقض، معنی و مفهوم عقود روشن و آشکار نیست. و دادرسی در مقام تفسیر وظیفه دارد اراده‌ی حقیقی طرفین را که در حکم قانون خصوصی بین آنهاست احراز نماید و علی‌الاصول نمی‌تواند در عقود و منافع و مصالح اجتماعی را بر قصد مشترک طرفین ترجیح دارد (صاحبی، ۱۳۷۶، ص ۲۹).

در حقیقت هدف اساسی از تفسیر عقود روشن ساختن گوشه‌های تاریک و مبهم عقود، از حیث ارتباط با اراده مشترک طرف‌های آن است. و در نتیجه رفع ابهام و تعیین حقوق و تکالیف طرفین عقود است. سیستم‌های حقوقی کشورهای مختلف جهان، تلاش نموده‌اند با وضع مقررات گوناگون ترتیبی اتخاذ نمایند تا در زمینه بروز اختلاف و درگیری بین طرفین عقود را هر چه بیشتر برطرف سازد و از تراکم دعاوی در محاکم دادگستری تا حد امکان بکاهد. به همین جهت نقش تفسیر عقود و تشخیص جنبه‌های گوناگون آن در حل و فصل اختلافات و دعاوی آشکار می‌شود.

نکته غیرقابل انکار در قلمرو حقوق عقود این است که همان‌طور که گفته شد با پیشرفت‌های صنعتی و پیچیده شدن زندگی اجتماعی- اقتصادی از اهمیت قصد در عقود کاسته شده و جایگاه اصل حاکمیت اراده در مقابل تئوری‌های قوی‌تری چون نظم عمومی، اخلاق حسنه، منافع مصرف‌کننده، انحصار تولیدکننده، اقتصاد مبتنی بر سود و منفعت، تولید برای مصرف و برعکس آن و ... کمرنگ شده است. این کمرنگی در نقش قصد و اصل حاکمیت اراده تا بدان جا پیش نرفته که اصل و قاعده را مخدوش سازد به‌گونه‌ای که می‌توان گفت، هنوز هم قصد طرفین به‌عنوان مبنا و مدار تفسیر مدنظر گرفته شود و برخلاف آنچه گاهی تصور می‌شود (شهیدی، ۱۳۸۸، ص ۲۹۴).

نقش کلمات و قرائن در تفسیر عقود

در فقه هم اکثر فقها، در ابراز قصد هیچ وسیله‌ای را جز لفظ، آن هم به صیغه مخصوص، برای تشکیل عقد کافی نمی‌دانند و برای اثبات نظر خود چنین استدلال می‌کرده‌اند که اعمال، ناتوان از دلالت بر قصد است (انصاری، ۱۳۶۱، ج ۱، ۲۳).

احکام ثانویه

باید وجود احکام ثانوی در فقه اسلامی را، سبب کمال و بالندگی آن دانست، نه نشانه سستی و کاستی آن؛ چرا که وجود این احکام، لازمه حتمی زندگی انسان‌ها در پیدایش حلت‌ها و موقعیت‌های غیر عادی در حیات بشری است. از این روی، مرحوم امام(س) می‌گوید: «گاهی یک مسائلی در جامعه پیش می‌آید که باید یک احکام ثانویه ای در کار باشد، آن هم احکام الهی است متنها احکام ثانویه الهی است». (خمینی، ۱۳۶۸، ج ۱۷، ص ۲۴۹).

حکم حکومتی

حکم حکومتی یکی از مفاهیم مطرح در فقه سیاسی شیعه می‌باشد که از آن با تعبیری مانند «حکم الحاکم»، «ما رأه الوالی» و «ما رأه الامام» یاد می‌شود. در فقه اهل سنت هم اصطلاح «احکام سلطانی» رایج است.

قلمرو حکم حکومتی

دستوراتی که از سوی فقیه حاکم صادر می‌گردد به چند صورت قابل تصور است. [ر.ک: مکارم شیرازی، ناصر؛ انوارالفقاهه، قم، مدرسه ی امیرالمؤمنین، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ق، ج ۱، ص ۵۳۷] با بررسی هر یک از این موارد می‌توان محدوده و قلمرو حکم حکومتی و موارد اتفاق و اختلاف در آن را آشکار نمود:

احکام حکومتی شامل سه نوع حکم می‌شود:

الف) احکام جزئی (مثل عزل و نصب‌ها و حکم به ثبوت هلال ماه)؛

ب) تقدم و تأخر و اولویت بندی احکام اولیه و ثانویه (به هنگام تراحم آن‌ها)؛

ج) وضع قوانین در منطقه الفراغ. [حقیقت، ۱۳۸۳ ش، ص ۲۰۶]

در مورد ماهیت احکام حکومتی، می‌توان نتیجه گرفت که احکام حکومتی یا قسمی از احکام اولیه‌اند [از دیدگاه مرحوم امام] یا ثانویه [طبق نظر شهید صدر]؛ و یا اینکه این احکام قسیم حکم اولیه و ثانویه می‌باشند؛ به عبارت دیگر احکام بر اولیه، ثانویه و حکومتی، تقسیم می‌شود. احکام ثانویه که در شرایطی که عمل به

احکام اولیه امکان پذیر نباشد، اجرا می شود، سر منشأ قرآنی داشته و در سنت و سیره معصومین (ع) اصلی متقن می باشد. توضیح اینکه در فقه اسلام احکام به احکام فقهی و احکام حکومتی تقسیم می شود در بخش احکام فقهی خود به احکام اولی و ثانوی تقسیم می شوند. حلال و حرام ها و فتوا به صورت عموم حکم اولی است. موضوع حکم بدون هیچ عارضه ای متوجه طبیعت شیء یا فعل مکلف باشد مثل «روزه واجب است.» اما در حکم ثانوی به علت عارضه ای یا ضرورتی یا مصلحتی حکم اولی لحاظ نمی شود به صورت مثال «روزه واجب است بر مسلمان»: حکم اولی و «روزه حرام و باطل است بر بیمار»: حکم ثانوی (ناصر مکارم شیرازی، انوارالفقاهه، ج ۱، ص ۵۴۰).

اما بخش دوم احکام، احکام حکومتی است؛ «احکام حکومتی تصمیماتی است که ولی امر، در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آن ها به حسب مصلحت وقت گرفته، طبق آن ها مقرراتی وضع نموده، به اجرا در می آورد، مقررات نام برده لازم الاجرا و مانند شریعت دارای اعتبار می باشند، با این تفاوت که قوانین آسمانی، ثابت و غیرقابل تغییر و مقررات وضعی، قابل تغییر و در ثبات و بقاء تابع مصلحتی می باشند که آن ها را به وجود آورده است و چون پیوسته، زندگی جامعه انسانی در تحول و رو به تکامل است، طبعاً این مقررات تدریجاً تغییر و تبدل پیدا کرده، جای خود را به بهتر از خود خواهند داد. بنابراین می توان مقررات اسلامی را بر دو قسم دانست: قسم نخست احکام آسمانی و قوانین شریعت که مواردی ثابت و احکامی غیر قابل تغییر می باشند و قسم دوم مقرراتی که از کرسی ولایت سرچشمه گرفته، به حسب مصلحت وقت وضع شده و اجرا می شود.» (سیدمحمدحسین طباطبایی، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، مقاله «ولایت و زعامت»، صص ۸۳-۸۵) بدیهی است وجود احکام سه گانه فوق (اولیه، ثانویه و حکومتی) مبین انعطاف پذیری احکام اسلامی در تطابق با شرایط گوناگون و پاسخگویی به مقتضیات زمان و مکان است که چنین توانایی خود پاسخی است بر برخی از اشکالات طرفداران سکولاریسم که مدعی اند احکام اسلامی از انعطاف پذیری و پاسخ گویی به شرایط مختلف برخوردار نیست.

بحث

نقش اصول عملی حقوقی در تفسیر عقود

۱. جایگاه اصالة الحقیقة و کاربرد آن در تفسیر عقود

الف) تعریف

در تعریف حقیقت و مجاز گفته شده حقیقت آن است که لفظ در معنایی که برای آن وضع شده و به عبارت دیگر در "ماوضع له" بکار رود و مجاز مقابل آن بوده و به معنای آن است که لفظ در غیر معنایی که برای آن وضع شده و به عبارت دیگر در "غیر ماوضع له" بکار رود، که در این حالت حتماً قرینه‌ای باید در جمله بر مجاز بودن لفظ وجود داشته باشد. مثل لفظ اسد که در معنای حقیقی به شیر که حیوان درنده‌ای است اطلاق می‌شود و در معنای مجازی برای اشخاص شجاع بکار می‌رود. (مظفر، ۱۳۶۹، ص ۲۹)

ب) علائم تشخیص حقیقت از مجاز

اصولیین برای تشخیص معنای حقیقی از معنای مجازی علامات ذکر کرده‌اند که مهم‌ترین آنها سه علامت تبادر و عدم صحت سلب و اطراد است.

۱. تبادر

سبقت گرفتن یک معنی از سایر معانی در ذهن از خود لفظ بدون وجود هیچ قرینه‌ای را گویند. به عبارت دیگر یعنی معنایی که زودتر به ذهن متبادر می‌شود و این علامت حقیقت است.

۲. عدم صحت سلب

یعنی اینکه هرگاه نتوانیم معنایی را از لفظ سلب کنیم این علامت آن است که لفظ در آن معنی حقیقت است. به عبارت دیگر اگر لفظ در معنای حقیقی خود بکار رفته باشد سلب معنی مزبور از آن ممکن نیست.

۳. اطراد

به معنای آن است که لفظ یا عبارتی در معنایی بدون قرینه به‌طور فراوان استعمال شود. برخی اصولیین آن را علامت حقیقت دانسته‌اند. اصل در لفظ و عبارات مندرج در عقود این است که معنای حقیقی آنها مورد قصد طرفین بوده است و چنانچه معنای مجازی را اراده می‌کردند حتماً قرینه‌ای بر خواسته خود می‌آوردند زیرا حمل لفظ بر معنای مجازی نیازمند قرینه است. همچنین نمی‌توان یک لفظ یا عبارت را در آن واحد هم بر معنای حقیقی آن حمل کرد هم بر معنای مجازی آن. به تعبیر دیگر جوع بین حقیقت و مجاز به صریح همه اصولیین امکان‌پذیر نیست و علی‌الاصول تا زمانی که امکان حمل معنی حقیقی بر لفظ وجود دارد معنای حقیقی ملاک عمل است و فقط در صورتی کلام بر معنای مجازی خود عمل می‌شود که حمل آن بر مبنای حقیقی غیرممکن باشد. در این حالت به جهت جلوگیری از لغو و بیهوده شدن کلام عاقل باید آن را بر معنای مجازی حمل کرد.

۲. جایگاه اصل عموم و کاربرد آن در تفسیر عقود

هرگاه لفظ یا عبارتی که در عقود بکار رفته عام باشد و شک و تردید حاصل شود که آیا این عام تخصیص خورده است یا نه، در این حالت با توسل به اصاله العموم، کلام را بر عموم حمل می‌کنیم. (مظفر، ۱۴۲۰، ص ۲۹) به عبارت دیگر اصل در الفاظ و عبارات عام، عام وجود تخصیص و عمل به عام است مگر اینکه دلیلی بر تخصیص آن وجود داشته باشد، و هرگاه دلیلی مبنی بر وجود تخصیص در عبارات عام نباشد

ه) عمل به عام بیش از فحص از مخصص در تفسیر عقودها

در این مبحث این سؤال مطرح است که آیا هنگامی که با عبارت عامی برخورد می‌کنیم می‌توانیم قبل از اینکه در مورد وجود مخصص فحص و جستجو و بررسی کرده و مطمئن به عدم مخصص در کلام عام شویم به حکم عام عمل کنیم یا خیر؟

در مقام استنباط و استخراج احکام به‌طور خلاصه نظر مشهور بلکه اجماع اصولیین امامیه این است که چون طریقه و سیره شارع این بوده است که برای عمومات خود در قرآن و حدیث مخصصات فراوانی به‌طور منفصل وارد نموده به‌طوری‌که در اثر کثرت مخصصات وارده شارع بر عمومات گفته شده است "ما من عام الاوقدخص" هیچ عامی نیست مگر اینکه بر آن تخصیص وارد شده است، بنابراین تمسک به عام قبل از فحص و جستجو از مخصص جایز نیست. (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵، ۲۰۱)

و فقیه مکلف است قبل از عمل به عام بررسی نماید که آیا شارع در جای دیگری بر این عموم، مخصص لفظی یا عقلی وارد کرده است یا خیر؟ و اگر پس از جستجو و بررسی کافی اطمینان به عدم مخصص پیدا کرد آنگاه می‌تواند به عام عمل کند. اما در مورد عموماتی که در معرض تخصیص نیست مثل محاورات عرفیه مردم، عقیده بر این است که عمل به عام قبل از جستجوی از مخصص جایز است. آنچه مربوط به بحث

تفسیر عقودهاست از نظر ما همین قسمت اخیر است. بنابراین می توان گفت در مقام تفسیر عقودها اگر قاضی با کلمات و عبارات عامی برخورد نمود چون قاضی فقط با یک متن محدود عقود مواجه است که طرفین تراضی خود را در قالب آن بیان کرده اند و همین عقود در حکم لازم الاجرای خود خواسته بین طرفین آن می باشد، لذا علی الاصول چنانچه با عبارت عامی در عقود برخورد کند که مخصص متصل به دنبال آن نباشد و مخصص منفصل عقلی نیز از مجموع عقود احراز نشود، به قاعده اصالة العموم تمسک کرده و بر مفاد عبارت و کلام عام عمل می کند. البته در تمسک به اصالة العموم در عقودها، چنانچه عقود، متممی هم داشته باشد که احتمال وجود مخصص لفظی در آن نباشد، یا کلام عام به گونه ای باشد که مخصص عقلی بر آن وارد باشد، محکمه آنها را نیز مورد توجه قرار می دهد. و اگر در متمم عقود به مخصص لفظی برخورد نمود یا از عبارات عقود نوعی مخصص عقلی استنباط نمود در این صورت با مدنظر عقود آن تخصیص، خاص را از شمول عبارت عام عقود خارج می کند، زیرا این تخصیص مبتنی بر قصد مشترک طرفین عقود تلقی می شود. بدیهی است غیر از موارد فوق للذکر، دادرسی هیچ وظیفه ای ندارد که با فرض احتمال وجود مخصص در روابط خارج از عقود متعاقدین، خود را دچار سرگردانی و حیرت نموده و به اصالة العموم تمسک بجوید، بلکه علی القاعده او حق چنین کاری را هم ندارد. چون متعارف و فرض بر این است که طرفین عقود آنچه را که اراده کرده اند اعم از مفهوم عام یا خاص عبارات و کلمات، همه را در عقود آورده اند، و آنچه در عقود نیست به معنی آن است که مورد قصد طرفین قرار نگرفته است.

در تفسیر قانون نیز با تبعیت از همین اصل، عنوان شده است که:

"تفسیر نباید مهمامکن مستلزم تخصیص باشد" به این معنا که هرگاه نص صریحی مبنی بر تخصیص قانون نباشد و ماده قانونی قابلیت دو نوع تفسیر داشته باشد که یکی منتهی به تخصیص آن شود و دیگری موجب تخصیص نشود، قاعده تفسیری فوق حکم می کند که باید تفسیر دوم را که مستلزم تخصیص نیست برگزید. این روش که مبتنی بر بنای عقلا و خردمندان است در تفسیر عقود نیز باید مورد تبعیت دادگاه قرار گیرد و محکمه در مقام تفسیر عقود و تعیین حدود التزامات طرفین با توجه به مفاد عقود اصل را عدم تخصیص در شروط عقود دانسته و بر آن اساس آثار و تعهدات عقود را تعیین می کند، مگر اینکه عبارت صریحی بر تخصیص در عقود وجود داشته باشد یا با دلایل و قرائن و امارات معتبر و سایر اوضاع و احوال حاکم بر عقود وجود مخصص احراز شود. در کوتاه سخن، در مقام تفسیر عقود قاعده اصالة العموم جریان یافته و اصل، عدم وجود تخصیص است و نیازی به جستجو و بررسی در خارج از عقود به جهت احتمال وجود داشتن مخصص نمی باشد (صاحبی، ۱۳۷۶، ص ۱۸۸).

۳. جایگاه اصل اطلاق و کاربرد آن در تفسیر عقود

اصل اطلاق اگر چه در علم اصول برای استنباط و استخراج احکام شرعی از کتاب و سنت مورد بحث و بررسی همه جانبه قرار گرفته ولی چون پایه و اساس این اصل و اعتبار آن بنای عقلا و روش خردمندان است، در تفسیر عبارات و الفاظ عقودها نیز آنجا که لفظ یا عبارت مطلق بکار رفته ولی شک و تردید وجود دارد که غرض متعاقدین از آن کلام مطلق بوده و یا مقید با توسل به این اصل و در صورت احراز مقدمات حکمت، عبارت عقود را مطلق دانسته و اصالة الاطلاق را در آن جاری می کنیم، یعنی عبارت را شامل همه افرادی که صلاحیت شمول را دارند تلقی می کنیم. بنا به مراتب فوق اگر عقد یا عقود بدون قید و شرط واقع شود طرفین به کلیه آثار و نتایج آن بدون هیچ گونه قید و شرطی ملتزم می باشند و نمی توانند یک یا

تعدادی از آثار و نتایج عقد را استثناء کنند مگر اینکه در عقد به آن تصریح کرده باشند و این مطلب بر اساس اصل اطلاق تفسیر می‌گردد. یا اگر در عقد بیع حکم به فوری بودن قبض و اقباض مبیع و ثمن و موجب بودن آن می‌شود مبتنی بر این است که اصل، اطلاق عقد بیع از حیث زمان است و اگر طرفین مدت‌دار بودن مبیع یا ثمن را اراده کرده بودند حتماً باید به نحوی در عقود خود ذکر می‌کردند. همچنین است تعهد خریدار به پرداخت ثمن معامله به پول رایج محل وقوع عقد که مبتنی بر همین اصل اطلاق است.

روشن است که اگر کلام مقید باشد در صورتی که بین مطلق و مقید تعارض وجود نداشته باشد و بتوان هر دو را با هم جمع کرد باید به هر دو عمل نمود و این همان مفهوم نسبی اطلاق و مقید است که ذکر آن گذشت. ولی اگر بین اطلاق و مقید تعارض وجود داشته باشد باید مطلق را بر مقید حمل کنیم، یعنی نمی‌توان بر اصاله الاطلاق تمسک نمود. مشروح این مباحث در کتب اصولی به‌طور مفصل مورد بحث و بررسی قرا گرفته و ناظر به استنباط احکام شرعی است، ولی در مقام تفسیر عقودها تمسک به اصل اطلاق به عنوان یک قاعده تفسیری برای تبیین و روشن کردن نکات مبهم عقود و رفع اختلافات عقود است در جایی که طرف مقابل نسبت به عبارتی از عقود که مطلق است ادعای تقیید می‌کند و بدین وسیله آثار عقود را محدودتر می‌کند قاضی با تمسک به اصاله الاطلاق کلام را حمل بر معنی مطلق خود می‌کند. نباید از نظر دور داشت که اطلاق در عقودها بیشتر ناظر به جملات است و طریق احراز آن همان استنتاجات عقلی و مقدمات حکمت می‌باشد (صاحبی، ۱۳۷۶، ص ۲۰۲)

۴. جایگاه و کاربرد اصل لزوم در تفسیر عقودها

هرگاه در لزوم عقد و عقود شک و تردیدی وجود نداشته باشد ولی تردید در لزوم برخی از مفاد و شروط آن باشد، مثل اینکه یکی از طرفین عقود ادعا کند که فلان شرط یا عبارت عقود دلالت بر خیار دارد یا خیر، و مثلاً یکی از طرفین عقود عبارتی را حمل بر خیار و حق فسخ برای خود بدانند ولی طرف دیگر منکر باشد، دلیل و اماره‌ای نیز نسبت به قضیه وجود نداشته باشد، در چنین حالتی دادرس باید آن شرط یا عبارت را به‌گونه‌ای تفسیر نماید که به لزوم آن بینجامد. یعنی اصاله اللزوم را نسبت به آن شرط و عبارت مورد اختلاف هم جاری کند. چراکه علی‌الاصول افراد وقتی عقود منعقد می‌کنند می‌خواهند که مفاد آن را نسبت به طرفین عقود معتبر و لازم‌الاجرا باشد و این خواست خود آنهاست. زیرا اگر خلاف آن را اراده می‌کردند می‌توانستند در ضمن انعقاد عقود ذکر کنند و بنای عقلا در است که طرفین عقود قصدشان از انعقاد عقود این است که آثار و تعهدات ناشی از آن برای طرفین لازم‌الاجرا و به دور از تزلزل باشد. و این وصف بدیهی هر عقد و عقود است و اساساً این معنی به‌روشنی از مفهوم عقد و عقود نیز استنباط می‌شود. و جز این نیست که طرفین عقود هنگامی به این هدف لازم‌الاجرا بودن عقود و مفاد آن می‌رسند و به تعهدات یکدیگر اطمینان می‌کنند که عقد، لازم باشد.

گفتنی است که همه نیازهای انسان متغیر و متحول نیست. همان گونه که جسم انسان ها و نیازهای آن، از صدر اسلام تغییر نکرده و بعدها نیز تغییری نخواهد کرد؛ روان و فطرت انسان و احساسات و تمایلات او نیز تغییر نکرده است. انسان همواره خوراک، پوشاک، مسکن، ازدواج، حس نوع دوستی، زیبایی گرایی و... از نیازهای خود شمرده است؛ هرچند که شکل آن ها در زمان ها و مکان های مختلف، متفاوت بوده و روابط اجتماعی انسان ها پیچیده و گسترده شده است. پس بخشی از حیات انسان، ثابت و بخش دیگر آن در حال تغییر و تحولات است. جاودانگی اسلام برای تأمین نیازهای ثابت انسان، هیچ مشکلی ندارد و مشکل فقط تأمین نیازهای متغیر به وسیله دین ثابت است. دین اسلام با حالت تغییرپذیری خود قادر به پاسخگویی به نیازهای در حال تغییر انسان است. چنین ویژگی منحصر به فردی در احکام ثانویه دیده می شود. در این پژوهش نقش احکام ثانویه در تفسیر عقود و عقودها در آموزه های قرآنی، بررسی شد و به ابزارهای تفسیر عقود، عوامل داخلی و عوامل خارجی عقود که همگی این ابزارها برای رفع ابهام از اراده و تکمیل نواقص عقود به کار می روند پرداخته شد و در آخر اصول لفظی، اصول عملیه و اصول حقوقی تفسیر عقودها مورد بررسی قرار گرفتند. در نهایت نتیجه این شد که در تفسیر عقود و عقودها می بایست به قرائن موجود در عقود، طبیعت عقود، قصد طرفین معامله، عرف و عادت، حسن نیت و اطمینان توجه کرد و براساس اصول حقوقی، طرفین در انعقاد و اجرای عقود حسن نیت داشته باشند و در نهایت این که تفسیر باید به صحت عقود بیانجامد نه بطلان آن. این گونه پاسخگویی دین مبین اسلام از طریق احکام ثانویه امکان تثبیت و یافتن راهکار برای تکمیل عقود و عقودها را فراهم کرده است.

منابع و ماخذ

- ادیبی مهر، محمد؛ «بررسی و تحلیل احکام ثانوی فقهی در قلمرو احکام ثابت و متغیر»؛ مجله پژوهش‌های فقهی. ۷(۴)، صص ۱۵۵-۱۸۸، ۱۳۹۰.
- السنهوری، عبدالرزاق؛ دوره حقوق تعهدات (ترجمه الوسیط فی شرح القانون المدنی الجدید)؛ ترجمه، مهدی دادمزنی و دانش کیا، قم: انتشارات دانشگاه قم، ۱۳۹۰.
- امامی، سیدحسن؛ حقوق مدنی؛ تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۱.
- ایزدی‌فرد، علی اکبر؛ محمد جواد حاجی حسینی؛ «بررسی احکام ثانویه عدم جواز شبیه سازی انسانی»؛ طب و تزکیه، بهار ۲۴ (۱)، صص ۹۳ تا ۱۰۸، ۱۳۹۴.
- الهیان، مجتبی، مریم خادمی؛ «واکاوی نسبت احکام و عناوین ثانویه با احکام و عناوین اولیه در فقه». مجله پژوهش‌های فقهی، ۸ (۲)، صص ۵۹-۹۶، ۱۳۹۱.
- نائینی، منیة الطالب، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۸ق.
- وحیدی‌زاده، معصومه؛ «بررسی احکام فقهی و حقوقی سقط جنین از دیدگاه آموزه های قرآنی اسلامی و حقوق ایران»؛ پایان نامه کارشناسی ارشد، گروه حقوق، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، ۱۳۹۲.
- هرندی، محمد؛ عالیه جعفری، «حکم سازی ضرورت حفظ نظام در قلمرو احکام شرعی از دیدگاه فقهی مذاهب اسلامی»، مجله مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی، ۹(۳۳)، ۱۳۹۲.
- همو، فوائد الوحید البهبهانی؛ در علی بن حسین خاقانی؛ رجال الخاقانی؛ قم: چاپ محمد صادق بحر العلوم، ۱۴۰۴.